

محکم شد ز غیره از شیخ خود نموده و قصه بنویسید و مسترشد استغفار میدشت و فرشی هم با نجاست
 به قلم خواجده مطهر محاسب خطاب بنو اب سبش در دولت نظر خان سپارد وزیر خاکی گیر شاه بود
 مسجد ساخته ایشان است ششم امامان بعد شاه با جارت پرورد خداست در زنده بارش است
 استغفار میدشت و فرشی هم با نجاست بنام سید جواد و هم میان الی بنده یازدهم سید شاه محمد ششم
 سید نقی کرد پری سید غلام الدین چهاردهم میان محمد شاه پانزدهم حاکم بیست و یکم
 سیان شاه شجاع قتال هجدهم میان کریم سید سید حیات نوزدهم خواجده عبدالستیم سیان
 عبدالرحمن بیست یکم میان عنایت الله پیر خون نهم شریف حضرت عبدالکریم بیست و دوم میان غلام
 بیست و دوم میان حسن خان بیست چهارم مولوی غلام حسین بیست و پنجم میان شیخ محمد ششم سیان
 افضل بیست و ششم میان محمد اعظم بیست و هفتم شیخ پیر محمد بیست و هشتم میان محمد علی بیست و نهم
 شیخ محمد میان محمد پیر جوی دوم میان ابوبکر شیخ سید علی محمد با فضل جالندری سی و چهارم
 محمد شریف و بعضی از قوم هند و موسی بود چنانچه بابا بولا نامند که در زمان محمود پری سی و پنجم
 صوفی صمدی شیخ ششم میان محمد مراد سی و هفتم میان محمد جیون سی و هشتم میان محمد ناصر سی و نهم
 محمد از چشم میان محمد موسی چهل یکم شاه لطفاً سید جالندری چهل دوم حضرت سید محمد سالم
 رو پری چون پیراکی اوقات یافته بعد در ایشان اثره که سکن می حضرت بود گفتند بر اثره
 و ساوات سوانه که مولودی بود پیراه او با می دی شده گفتند سیدوانه بر سر شیخ امامان آمد و در
 در ایشان جمع شده باز و سا که امر مشورت نموده بگردم که در وطن می بود و در آن کرد و در کمال
 عروس خلیفه اول سید محمد با و بر آن شده که تا بورت را با اثره برید در ایشان معجزه اجمع ساخته فرمودند
 شود پیر جواد اشاره شود و عمل آنند صاحبزاده سید محمد باقر شیخ امامان بعد سید پیر که شماره اول بود و در
 بنام محمد که حاکمی از ویل شاه پیر سید سید است امام بود و در آن مقام قیام یافت اینده خاطر جمع باز دیده
 بانفاق گویند پیراکی در آن قلع و کالان زید عارفان آل شیخی اولاد علی سید محمد عالم تری علی
 در آن خطا پیر شیخی جزا علیها در سال مذکور است و مولود و وطن کیمت قصه پیراکی است مرد خلیفه ششم در آن

شیخ پیر جواد
 شیخ پیر جواد

و از اهل و نسل سادات است خلف رشید سید محمد رضا بن سید ابو محمد بن سید فتح الدین بن سید ابوالفتح
 بن سید عبدالجلیل بن سید عابد بن سید عامی محمد حسین بن سید ابو سعید بن سید محمد عارف
 بن سید امیر بیده بن سید محمود بن سید محمد که از تیره غوز و که سادات میباشند و تیره کلان
 از توابع چهار است و در او پسر ساکن شدند بن سید احمد بن سید سعید بن سید صلاح الدین
 بن سید صغیر بن سید جمال الدین بن سید موسی بن سید موسی بن سید عامر بن سید محمد بن سید
 بن سید شهاب الدین بن سید موسی بن سید صغیر بن امام عبدالله بن سید امام محمد باقر
 بن سید امام علی اوسط زین العابدین بن امیر المومنین امام حسین بن امیر المومنین علی مرتضی کرم الله
 وجهه نقلست زبانی حامی محمد حیات که سید محمد اعظم از سید محمد سالم رحمة الله علیها سوال
 نمود که حضرت شیخ را اختیار است بهر صورتی که خواهد و نمایان کنی راست است فرمودند راست
 است و دست راست بر روی خود مالید بجز خود و سالکی نمودار شدند و باز دست مالید بجز جوان
 و باز دست مالید چنانکه بود پیش سفید نمودار شدند و پیشانی جناب سید محمد اعظم بوسید و در
 آن کسی درین زمان نیست که اینچنین سخن را استفسار نماید الحمد لله که تراحوصله شدنی است نقلست
 چون شوق و ذوق محبت الهی و در عشق در دل پیدا شد خدمت میرانگی رسید و بیعت کرد و مجاہدت
 و ریاضات بسیار کشید و در یاد حق چنان مستغرق شدند که تنها از خانان جدا شد و تا مرده و از بهر سال
 پوشیده بودند و در فراق ایشان دالین وی اکثرت گریه ناپیاشند میرانگی چون این حال
 دیدند از نور باطن دریافتند آن حضرت را از کنار دریای شور باز آوردند و روانه روپوش نمودند
 چشم و الدین ایشان بینا شدند و شادی ایشان بعمل آوردند وی حضرت اشفاق جهان بسیار
 میکشیدند مراعات و خاطر واری با مہمان بغایت میکردند خلیفہ اول وی حضرت محمد مجید نظر
 دوم خلیفہ حامی محمد حیات آن گراکن موضع مذکور و وفات وی حضرت در هزار و یکصد و پنجاه
 پنج تاریخ و عاشر شمس شبستان در روز پیر شریف در روز پیر شریف و در حضرت پیر شریف
 پادشاه ولایت آن تو بار هستند و جدا در وی حضرت بودند از مسجد سبت شمال است

نصف کتاب

در این کتاب که مرزا جان جانان مظفر شهبید قدس سره در یک کتوب اول
 در جمله کتوبات خویش حضرت شهبید قدس سره در جانب جانان مظفر شهبید قدس سره
 سره میفرمایند بر عذر دارا مکر الحاس تحریر نسبت و حسب از فقیر کرده اند چون فایده معتد بسیار این مشرب
 نبود و تقاضای می نمودم اکنون که سماعت از صد گذشت محلی مقرر میشود در یانند که تحقیقت سر پای و جود
 فقیر در آغاز کف آبی است و در انجام مشیت خاکی و در عالم اعتبار نسبت این خاکسار به بست و مشیت
 واسطه توسط محمد بن حنیفه پیشتر شده کبریا علی و معنی علی التیبه و الثنا میرسد امیر کمال الدین نام
 کی از اجداد فقیر در سنه هشتصد و هجری بقبریهی از بلده مسالیت در مملکت ترکستان افتاد
 و با صیبری کاشاگان آن حدودش که سر راه الواس قافشالان بود و وصلت دست داد چون با او
 پسری نبود بعد فوتش حکومت آن ناحیه تعلق با اولاد ایشان گرفت و تمیکه بجایون بادشاه
 ممالک هندوستان را از دست افغانیه شور مستخلص گردانید از آن فاندان دو پسر در محوگان
 و بابا خان نام را که سبه واسطه با میرزا کور میرسد همراه آورد و احوال این پسر دو در تواریخ اکبری
 مینویسند و نسب باوری این بزرگان بجایان امیر صاحب قران میرسد و نسب فقیر چهار
 واسطه بابا یحیی منتهی میگردد و پدرم بچرم خان مذکور که در عهد اکبری مصدر بنی شده بود و چهار کم
 منجی گرفتار ماند و عمری در خدمت او رنگ زیب باو شاه گذرانید و آخر به ولت ترک دنیا نمود
 و مقبره گردید و در خدمت بزرگی از خلفای طرفه قادریه استفاده نمود و در سال هزار و صد و سی و هفت
 هجری انتقال ازین عالم فرمود و در سال هزار و صد و سی و نه ولادت فقیر الفائق افتاد و در عهد شاه
 سالگی گردید و در نیم شصت و در سال هشتاد و سه دست از دنیا برداشت و پانزده
 در خدمت و پناه فقر گذاشت علوم متعارف در عهد پدر خوانده بود و کتب حدیث در خدمت
 حضرت حاجی محمد افضل الکوئی تلمیذ شیخ الحدیث شیخ عبداللہ این سالم کی گذرانیده و قران مجید
 در جامعہ عبدالرحمن اول و بلوی تلمیذ شیخ الفکر شیخ عبداللہ مستوفی بسند کرده و در طریقه تشنه
 از مراد اجازت مطلقه از جانب حضرت سید السادات سید نور محمد با اولی بر فی اله تعالی عنہ

که بد واسطه حضرت قیوم ربانی مجد و الف ثانی رضی الله عنده رسید گرفت و عمری در خدمت ایشان
سیر کرده بعد وفات شان از مشایخ متعدد و این طریقه استقاده نموده و آخر در استان دینق شان
بعزت شیخ الشیوخ شیخ محمد عابد سندی رضی الله تعالی عنده که ایشان نیز بنویسند واسطه حضرت مجد
میر رسید خیره نیاز بود مدتی خدمت ایشان کرده حقوق و اجازت طریقه قادریه و مشهور و دیه و حشمت
حاصل نمود و تا امروز که هزار و صد و بیست و پنج هجری است بکلم این حضرات از سی سال تیرت
طالبات غذا مشغول است غذا نمه بخیر گرداناد این سلام حضرت شاه غلام علی صاحب حال
مقامات مظفری می نویسد میفرمودند برایت میر ما شوم جالبیگر رسیده ایم میگفتند میر ما بخیر در
حکم کلام الله میبودند میر ما شوم را الهام شد که دست شما در دست و مدفن شما خط کشمیر است
بطبی ارض در کشمیر رفته استقال کرده در رحمة الله علیه تخمین صحبت بسیاری از بزرگان در بافته نظر
عنایت ایشان رسیده اند و مفتاح التواریخ است میر غلام علی آزاد میگوید که سولانا در
یا نصد سال پیشتر فرموده و کرامتش دانمونه بدیت جان در اول مظفر در گاه شده
جان جان خود مظفر الله شمس بود عمر شریف در تب بعد رسیده بود ایضا مکتوب موم
رسیده بودند که بزرگی میگوید که صوفی ما خود را از کافر و رنگ بدتر نداند از کافر رنگ بدتر است
یعنی چگونه راست آید که صوفی البته مومن است محذوم بذهب حضرت مجدی و حقائق ممکن است
مرکب اند از اجسام اضافیه و ضلال صفات حقیقیه یعنی آن اعدام بنا بر تقابل اسما و صفات
در علم الهی شوقی پیدا کرد و در ایام انوار اسما و صفات گشته مبارکی تعنیات عالم گردید
و در خارج ظلی که ظل خارج حقیقی است بصنع خداوندی بوجود ظلی موجود شده بنا بر این نسبت
مصدر آثار از خیر و شر شده اند از جهت عدم ذاتی کسب بشر میمانند و از جهت وجود ظلی کسب
خیر مخفی نیست که در عالم تنس بر گاه شخصی بر مرآة عتیلی از انوار شمس نظر میکند بلاخط اولی حال
انوار را می بیند مرآة را چرا که مرآة در شیشان انوار مخفی و مستور گشته است و هر گاه بدست
نگاه کند بلحاظ اولی عین تعین ذاتی خود را خواهد دید و انوار را چرا که نظر او بر ظاهر است پس نظر

صوفی در مقام شریف و حسنه بر حقیقت وجود که در آن مظهر است و مصدر خیر شده است می افتد
 و چون در خود نظر میکند نگاه او حقیقت عدم که ذاتی اوست و منشأ شر است خواهد افتاد و خود را
 از خیر و کمال مطلقاً عاقل خواهد دید و خیر کمال عاریتی را که از حقیقت وجود کسب کرده از آن خود نخواهد
 یافت تا چاره خود را از کافرو دیگر اشیا حسیه بدتر خواهد فهمید از آنجا معلوم شد که مقصود قائل
 این قول است که صوفی کمال خیر و کمال را اصلاً منسوب بخود ننماید و مستعار میدانند و همین است معنی
 فناء تام و جامل شهو و حیح و اگر صوفی را نظر بر حقیقت وجود انوار مستعار خود می افتد و جهت
 بر آیت او که عدم است مستور نماید از او دعوی انا الشمس سر بر میزند و همین است سزاوار حق گفتن
 حسین بن منصور حرّی علیه السلام که در آن جناب در دید خود معذور بود اما در آن دید خطا کرد و از غلبه
 سکر در جهت وجود جهت عدم تمیز نتوانست و بسیاری از سالکان این راه را در این چنین اغلاط واقع
 میشود الا من عصر الله تعالی بربک صبیح علی سلم حالات با کرامات حضرت ایشان
 از رساله مقامات و رساله معمولات و مکتوبات مظهری ظاهر و الظاهر من الشمس میگردند حاجت تمیز
 و تکریم نیست تاریخ وفات عاشق حمید امانت شهید او تقریب واقع وفات در دی ماه و میفرمایند
 بیست بلوغ تربیت من یافتند از غیب تحریری که این مقول را خبر بگینا بی نیست تقصیری
 حضرت حاجی رفیع الدین خان یکی از روسای و بزرگان این شهر را با او با و بوده اند و در حساب
 شیخ فاروقی و صاحب تصانیف محقق بودند مولانا شاه عبدالعزیز و بلوی قدس سره
 اکثر جواب خط ایشان مینوشتند بودند چنانچه مجموع آنها پر از مسایل رساله است مستعمل
 سول و اجوبه و بسیار مشایخ صوفیه و بزرگان دین را دیده بودند و صحبت یافتند و شوق زیارت
 مرتین بشرفین داشتند آنحضرت صلی الله علیه و سلم را بگول دیدند و با اشاره آنحضرت شرف
 زیارت حرمین بشرفین مشرف شدند و هر مکان و هر مقام را تحقیق ساخته و خانه کعبه را
 پیچوده در سفر الحرمین فریاد میخواندند و در آنروز بجم و الحجه کعبه را دیدند و در وقت و نماز
 ایضا ایشان در رساله مذکوره مینویسند و زراجا جانان او حراف او از علم دجل و انصاف

اول شریعت و طریقت و فصاحت لسان و بلاغت بیان محتاج بجزیر نیست مبالغه بسیار هم
 و شفقت میفرمودند هر گاه بر او آید می غریب خاندان بقدم خود مشرف میساختی و یکبار هم
 آنجا اقامت فرمود و مضمون این خطبه است حمد و مناجات و نعت وی در مطلع میشود که شروع
 نموده بود تا زده است سه خدا در انتظار محمد بانیت : محمد چشم پیراه ثنائیت بد خدا در
 ازین مسطقی بس : محمد خادم محمد بس : مناجاتی اگر باین بیان کردیم : چه می هم
 انصافیت میتوان کرد : محمد از تو میجویم خدا : فدایا از تو عشق معطقی را : و کرب را
 من مظهر قطبیت : سخن بلند از افروغی : شب عاشورا از سال هزار و یکصد و نوز
 و پنج هجرت بعضی از علوات لشکر کربلای معلی مقتول شد و آخر همان سال بخت هم زنده
 نگذارد در سال دوم و سوم تمامی توابع و حواشی وی به گنگای عدم به سپید شدند و
 ای از انبیا سکن و بار و نافع دار نماند سه با صاف و لا بنگه در افتاد بر اقب و ذکر شاه
 قطب العین ایشان مرید خلیفه شیخ محمد زبیر خلف نواب محمد نقشند وی فرزند
 نواب محمد معصوم و وی فرزند از جمله ثبات حضرت شیخ احمد سندی مجدد الف ثانی اند و در
 مکره مذکور است پیش از آن با والد خود در سلسله دیگر نیز انساب داشت عالم بود و کتب
 حدیث بیشتر اشتغال داشت و با اکثر زبانها سخن میگفت و در ایام اوقات زبان وی تبار
 قرآن یا خواندن در و مشغول می بود و در ضرورت ایندگان از ذکر بکار نمیآمد گاهی در
 می بود بر سر روضه پیر خود شیخ محمد زبیر و گاهی در شاد جهان آباد در جوار قبر محمد باقر
 و از دنیا او اهل کن آزاد میر است و با تکلف آشنا بود اثر الام در سال هزار و یکصد و هفتاد
 و ست که احمد شاه درانی دنا میر شیر را قتل نموده شهر بیهی با غارت کرد با مردم شهر کوشش از قتل
 فتنه بر آمده بودند به کبیر رفت و از آنجا روانه مرمن مشرفین شدند از جهاله ستر فتنه بعد از
 حصول سعادت حج بیت الله و بجزیر مسکن علی صاحب الصلاة والسلام نیاید سعادت زیارت
 مسجد امام علیه الصلاة والسلام حاصل نمود و بعد از چند روز فوت کرد و در تقی بر قبر خواجه

در شرح
 در شرح
 در شرح

در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود
 علی بن ابی طالب و اتفاق اندوید و اولی و سنگد قام که بر این شهر بود و در این شهر بود
 مسکن است اول ملاقات من با وی در سال هزار و یکصد و شصت و هشت هجری
 از لاهور در سوخته شده بعد از آن در دلی و کبیر بار بار میفرستد و در قریه زیارت
 قبر زوی کرم و حافظ جمال که در لاهور بود مردم بسیار با وی رابطه ارادت و حسن
 عقیدت داشتند خلیفه شاه و قطب الدین بود و در هزار و صد و نه فوت شد و در لاهور
 مدفون است رحمه الله علی جمیع عباد العالمین و کسبید علیهم الفاضل جان در
 و در آنکه نگویید است مرید و خلیفه حضرت میران سید شاه بیگ چشتی است و از علوم
 شریعت و آداب طریقت فطنی کامل و نصیبی وافر دارد و فقیر کبار ملاقات وی
 است و در ایندگان جاندر شریفه همیشه که ناچار بخیر زنده است و حسن پیش
 فریب بصر رسیده و مردم بسیار با وی ارادت دارند سید سلیمان نجفی در عهد زنده کرده
 که کولایت بود و سید بیگ از اولیای کامل و عارفان عهد خود بود و حالی توی درشت
 و در عهد ویرانتر شدن اثری نماند بود و خوارق بسیار از وی بظهور می آمد
 و قبر وی در کبریا است هزار و شصت و یکی از مریدان سید بیگ که محمد تقی است که سید بیگ
 که وی است بر چینه کرده و در وقت بختان است با او بود صاحب شوق و در
 و حال در مکان های در آنجا بسیار لطیف و منزه و مصفا و دل نشین بود بعضی تکرات
 شش و سی و نه بود که زیارت نموده شده و در جام جنان نمازین است و کبر شاه محمد
 که در شش قاضی جوئی بود بعد وفات پدر بلا شش قضای موروثی در دلی کند و
 با شاه بیگ ملاقی شد شاه فرمود که قضا قالی است سعی بخیر بانی باید کرد پس
 دست او در دست شاه بود و در ریاضت مشغول گشت تا مقصود رسید و نرسد
 و از خود میرفت استی و دیگر از خلفای سید بیگ شاه عنایت است که در بیرون کابلوی

در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود و در این شهر بود

بزکریا و دیباکی مستطیع بگروه راه از سر بند سکونت و انگشت و ستم مدتگره مذکور است از خود فقیر
 نام وی شیخ عبدالکریم است از اخفاء و شیخ عبدالقادر و حسن کنگوی است به سوپا معنی
 اخفاء نشان رفته در وطن گزید و وی در آنجا از کم عدم بود و وجود آمد و به اقتضای استعداد
 جلی در وطن و هم در هندوستان تحصیل علوم نمود و در پیشگاه و بلاد هندوستان و بغداد
 و دیگر بلاد عرب سیاحت کرد و با مشایخ و فقهای آن عصر ملاقات نمود و در بهلول پور
 که قصبه است متقبل سربند شاه عنایت را که خلیفه سید بیگم چشتی بود و دید و مرید شد گویند
 سید بیگم شاه عنایت را از آمدن بوی خبر داده بود و شیخ و تاجران خود معهوده که
 که بوی خوابی رسانید و شاه عنایت سیالها انتظار وی می بود و چون رسید ایشانست
 و انانست سید بیگم بوی بواله کرد و وی بر اینصفت شاکه کشیده و آخر الامر در بهلول پور
 اقامت و زید و متاعل شد و مردم بسیار بر حسن عقیدت بزرگوار در جمع کردند و استفاض
 علوم ظاهر و باطن بنیوی و غنی و فقیر استعداده خود از حدش فیض می ربودند و وی بر طریق
 سلف صالح بسیار کنی و بی تکلفی زیست میکرد و اصلا با تکلف آشنای نبود و گویند در توجیه
 و بی تاثیر می بود بر حال هر که متوجه شده اثر آن زود بر وی ظاهر شدی فقیر را با و بار
 و در او اما بد طاعت شده و در دو ماه کتب سال ششم از مسکن به بیانات یافت
 رحمة الله علیه و بعد وی خلفای وی طریق افاده و افاضه را جاری میدارند کتاب الحروف میگوید
 نوشته دیدیم حضرت شیخ عبدالکریم عرفان فیر و صاحب جو میفرمانند از مشایخ
 چشتیه ملاقات کردیم شیخ خلیفه حضرت سید شاه بیگم چانچ میان فخر الله و میان
 عطف الله و ملا سید علیم الله و بی بی سلیمه و نیز ایشان و یکی ایشان سید بیگم که نام وی
 حسن بود ملاقات کردیم و سید بیگم ملاقات بجزرت شاه ابوالحالی بدست میان حسن
 کرد و هر دو تالیف حضرت شاه ابوالعالی بود و نزد تعلیم سید بیگم از میان حسن یافت
 فقیر از خود بار و اجازت نموده است رحمة الله علیه نقل از ملاقات در وستان و اول نگارنده

شیخ محمد باقر نجاری را در روز بیست و نهم از آن مدرس مذکور شد که آنحضرت صلی الله علیه و آله
 فرمودند چنانست امروز شیطان با شیعه که قصد وسوسه انداختن مردم را دارد و چون در حق شیعه
 استونی از دستهای سپهر بریدیم تا گوید که این چنین تاوی بازی کنند و عوامی ستمانند و آید و
 در دست بیست و یکم که لا اله الا الله من تعبدی ترجمه گفت سلیمان علیه السلام ای پروردگار من
 مرا آن پادشاهی که راست نیاید بکنس تا فرزند من از وی دست برداشتم و مرا گفتند تا نظر
 من گشت ای شیخ بر بیان معنی الفاظ حدیث کفایت خواهد کرد با فایده دیگر از این استنباط
 خواهد نمود و آن فایده از کدام علم خواهد بود و این خطره بجا گذارند شیعه بود شیخ بیو جانب من کرد
 و گفت از این فایده از علوم صوفیه مستنبط می شود و آن آنست که اگر شخصی بر شخصی بوجهی
 تصرف کرده باشد شیخ دیگر باید که بلا غلط شیخ اول و درین شخص تصرف نکند گویند ایشان
 قریب ایام فوت خود از شاهجهان آباد این بیت تجلیه خود و حاج مصطفی که ترارش در راه اولاد
 است از دست بیت اگر سرزمین میرومی قدیم بر و این که بجز رنگ غلام میرو و درین راه است
 و می از این بیت قریب این شیخ این سرود همان زمان که در راه اولاد و در راه شیخ را فرود
 افتد و چند روز خدمت و می یانید و بیست و نهم روی بر او ایاد باز آید شیخ علی ایام
 و کشتن خواهد آید و بوقت انتقال این بیت میخوانند بیت فیما فیما عشاق بدعای طلبی است
 بملولی که منم باد و دست بل اول است بد و بیون شیخ است چهارم مع اول است
 هزار و یکصد و چهل و دو رحلت کردند و کوشش نظام الدین بیاض مناتب مذکور
 از قرأت ضیای مینوب که نسب ایشان بجز شیخ السیوح شیخ شهاب الدین است و در
 می رسد و ساکن قصبه کاکوری و بقولی مکران که از مضافات بلده لکنه دست بودند و در
 ایشان از ولایت آمد و در آنجا سکونت اختیار کردند و هم وی از مخیر الاولیا مینوب که موطن
 و موطن ایشان قصبه مکران بود که متصل است به سوه و او است چون شیخ به علم و تدبیر
 شیخ کلیم الرحمن آبادی بسبب ایشان بسبب می طلب علم ظاهری در شاهجهان آباد

شیخ شهاب

بر دست وی حضرت مشرف گردیده و ریاضت شاکه و مجاهده کامله و زریده در بعد از آن حضرت
 بجز بر شد خرقه خلافت عطا کردند و فرمودند که حافظ میو تمام مریدان من توالی شما اند حضرت
 مرشد نامولانا میفرمودند چون حضرت سعید محمد عظیم فوت شدند حافظ میو از حجره بیرون آمدند
 مریدان دیگر و از باجازه را برای نماز آوردند حافظ میو نماز جنازه او کرده باز حجره رفتند
 مردمان گفتند حافظ میو از پیر محبتند اشتد تعبد این نقل فرمود که روزی حافظ میو میفرمودند
 که مولای جو قبر پیر سینه مرید است تا آنکه در اندر بیدار می شد و در آن وقت سلوک با چندین مریدان در
 آنکس بر اقامت وزریدند و بر هدایت خلق الیه کرمیت بستند و پیش این اکثر مجرب و در خلعت
 می بودند و خود خود را تا دم و اسپین بی پروا میدادند و کلام تکلف و تعریف در حق
 خود از کسی پسند و دوست نداشتند چنانچه مرشد نامولانا سعید امانت علی قدس السلام
 سره و سعید غلام معین الدین حیدر بادی که در آنجا پادشاه خاموش مشهور اند کسالت لقا
 به شریف آوری حافظ صاحب و امر و به با هم مشورت کردند باز با خود گفتند که ساکنان
 این دیار بکلام تکلفان پیش آیند و حضرت تا خوشش شوند در چنین ماحضت نخواهند است
 با نمانند و وی حضرت حافظ صاحب همانرا خاص طالبان حق را دوست میداشتند و با آنها خلق
 عظیم و کلام دل نشین میفرمودند اکثر طالبان خدا قریب و بعید نزدیک وی حضرت می آمدند
 اول آنها را ذکر حجر عظیم میفرمودند و هم مرشد نامولانا میفرمودند که حافظ صاحب بصورت الشاهد
 کلمه نفس و اثبات و اسم ذات و بمواضعات آن بملاحظه و معنی و بعد و شد و تحت و فوق
 کوشش بلوغ می نمودند بعد بقدر استعداد و طالب اسرار دقیق و کلام توحید و ذکر شجره از الفاظ
 و فکر تشبیه و تمثیل میفرمودند و هم معرفت بهت قلبی و توجه فکر علی حسب مراتب او میکردند
 و می انداختند و هم در حلقه ذکر حجر بر آواز ذکر ان القای نسبت میکردند و او از هر یک مرید را
 می شناختند اگر کسی در حلقه صبح و شام حاضر نبود یعنی چون در و پیشان بعد نماز اشراق برای
 قدم پوسی حاضر می آمدند پرسی فلانی تو کجا بودی که بخلقه ذکر مهنوی حاضر نبودست

اگر محبت قوی بعرض نرسانیدی بهیرونمقی و با خانقاه بیرون کردی و فتوحات بسیار می آید اگر
 از حوز و لوتش و پوششش و در ایشان باقی ماندی بسکینان و بیوگان قریب و میسر امیدوارستان
 حکایات کشف و کرامت وی حضرت بسیار اند این مختصر گفتم ان شاء الله و مولانا میفرمودند حضرت
 حافظ صاحب بقیع نسبت باطنی بر روحانیت میرانج بسیار داشتند چنانچه روزی گفت میرانجی
 این کار شده لغت مسکی بر در خانقاه قیام داشت یک حصه طعام او را مقرر شد و آن
 سوای حصه خود بر طعام دیگر خانقاه نظر نمیکرد بعد چند روز در ماه کاتک از در خانقاه غایب شد
 حضرت پرسیدند که کجا است عرض کردند که ایام بنگان همراه ده بنگان میگردد و از بنگان جنگین
 فرمودند اکنون در اینجا آمدن ندید بعد چند روز حاضر شد فرمودند که میان کلاوا از اینجا بروید
 که به ماده غیر خراب شدی و از بنگان جنگ کردی و زخمی شدی او را اینجا بشیر مندی روان شد
 بعد ویری فرمودند که میان کلاوا به بنید که کجا رفت هر چند تلاش کردی دنیا فتنه بوقت شام
 در ویشتی دید که برب تالاب در کلابه سر را خنجریده مرده افتاده است خدمت عرض کردند فرمودند
 که در پارچه سفید پیچید و دفن کنند و رباغ دفن کردند و الله اعلم بالصواب و وفات حافظ صاحب
 یکشنبه بوقت نماز ظهر پنجشنبه ششم رمضان در هزار دویست و چهل و هفت سال
 هجری واقع شد شگفتناکه قریب مرض وفات اشاره بطرف حضرت مرشدنا و مولانا
 سید حضرت مولوی امانت علی قدس سره و حضرت سید غلام معین الدین سلمه الدین صاحب
 عبد الله شاه تهماسبی سلمه و حضرت شاه جی جان الله شاه خاپوری رحمه الله و حضرت
 حاجی مسکین شاه رحمه الله فرموده بودند که در اینجا بنشینند حضرت ایشان بسبب تبری و تقریر
 آن نکردند بعد انکار ایشان روزی مرشدنا و مولانا سید امانت علی فرمودند که مولوی جیو بر
 پیر شاه چیزی بکنیم مولانا عرض کردند حضرت سلامت بسیار خوب است اخرا امر همه در ایشان
 عیلاج بکنید که مرض کرده که اسباب شایعگاه و نند و نیاز حواله پیر شاه فرمایند که بدیند چون
 که او من موت حده است بسیار کرده بود حسن عقیده اظهار نموده بود بدین سخن راضی شد

و اجازت دادند بعد وفات وی حضرت درویشان دستار بستند و پرستش نمودند و تندر
 دادند مولانا میفرمودند که حافظ صاحب دل او را افتاب کرده بود پس ازین ازارنگار
 آن اشاره افسوس نمودم مولانا میفرمودند روزی حافظ صاحب بظرف پیرشاه صرف
 میبردند نظر حافظ صاحب بسبب ضعف پیری نمائده بود من است بر او پیرشاه نشستم
 و نسبت را از او میان نمودم یکسره هم معنی گفتند که پیرشاه همراه لکسی دیگر است
 گفت حضرت جی مولوی جی هستند پاس خاطر من خاموش شدید مولانا هم صرف آن
 است از طالبان در بیخ نمی داشتند لیکن انبی نصیبی در حفظ آن از ماکوششی نیست رحمة
 علیه و ذکر خواجہ محب الہی آبادی صاحب مقاصد العارفين منویسند قدوة العارفين
 امام المحققین در بابی معارف تحقیق باریان مشرف توفیق محرم اسرار قدم منظر آثار نون
 و القلم کاتب البہامات الہی قلری لوح رموزات در گاہی قطب زمانیان و جہانیا شیخ کبر
 خواجہ محب الہی آبادی قدس سرہ چون بامش حقیقی سلطان الکاملین شیخ کبارشاه ابوسید
 ابن نوز الحنفی گنگوہی متوسل شدند آنحضرت تلقین فرموده روزی چند حکم جبرہ کردند و بعد
 چند می فرمودند امی محب الہی بیا ترا بخدارسانیدم و ولایت پویب توارسانی داشتند و زین
 دیگر ملول خاطر شده عرض کردید کہ حضرت مایان را مدنی است بار محبت می کشیم و نیز گوییم
 و مال نیرسیم و گاہی در حق مایان چنان فرمودند ولین مر و جدید ولنت ریاضت ناچشیدہ
 و در طرفہ العین چندین نعمت ارزانی داشتند فرمودند کہ محب الہی کسی است کہ در یک دست
 چراغ و بیک دست آتش آورده ہمین کہ دم زدیم و روشن شد و یک قشتل
 آتش برینچہ من کشتیم ما را درین کار چو ناخیر کہ خدا تیغی جلہ می کرده امی صاحب ہوش
 پیر پرستی مشکل است بہر افعال و اقوال تابع اومی باید بود کہ تعبت وی منبت خداست
 و من آئی اللہ بقلب سلیم اول اینجا است بر نوال و فعل او اعتراض نباید کہ او طیب صادق و مکی
 صادق است و فعل او کلیم بخلو من انکلمہ پیر در فعل معرفت است ہر کہ بر پرستی خدا آن مرد را پیر

شیخ کبار

سبب آنکه کج رفتار راوران را نیت مولوی رومی ای علی از حسب طاعت رانما
 بزرگترین توسایه لطف الهی چون گرفتگی پیرین تسلیم شد با همچو موسی زیر منکم خضر
 سبک بر کار خفای بی نفاق با آنکو پیر و ترا بناد فراق با که چو کشتی بشکند تو هم وزن
 دور که غفلت را کشد تو موکن با دست او را حق چو دست خویش خواند با پس در آنوقت که پیر نیم بر آن
 و با بیرون است در با نیت هر یک بجه استعدادی است هر که را شدت مجاهده کشود کار است
 مختلف بروی واجب و بر که را بقدر بجلی ایست و بر ابحر فی حصول بشمار فرو بر آنکس بزدان
 هر سنی کتند با با و از دلا پیستی کتند با مستعد را دور افکندن ظلم است و نامستعد را
 پیش کشیدن چهل انا پیران جاہل بر عکس آن روند و یا همه طلبا را بیک نوع تلقین کنند و چون
 شهاب الدین شیخ بکر موصوف در مثنوی عثمان و حنین و الف و فات یافت صاحب اقتباس
 هو از میفراید خلیفه سوم سید سگ شیخ ابو سعید گنگوی قدس سره شیخ المشایخ شیخ
 محب الی صدیقی صدر پوری است و از اجله خلفای اکفرت بود صاحب عمارة الاسرار میگوید چون
 شیخ محب الی از تحصیل علوم نقلی و عقلی فارغ شد او را طلب حق پیدا آمد از غایت سوز طلب
 و در وی رفته با ستانه حضرت قطب الدین ختیار کالی استخاره نمود و اکفرت در معانی دینی
 فرمود که با افضل سلسله شیخ ما بر علی گرم است و بجانب شیخ ابو سعید اشارت فرمود
 تا بر آن بجهت شیخ رفت و بشرف بیعت مشرف گشت بعد از آن حضرت ابو سعید
 فرمود که میوز را که مجاهده نام داشت فرمود که بجهت که استعداد و محب الی بولایت کدام بجهت
 است سبب سیدار دتا موافق آن مناسبت بر پیشش کرده آید چنان معلومش گشت که
 که استعدادش را مناسبتی با ولایت موسوی واقع است و می کیفیت حال بخدمت آنحضرت
 پس حضرت شیخ ابو سعید محب الی را شغل نقلی و اثبات و اسم ذات با نگاهداشت صورت خویش
 تلقین فرمود و در از تعیین نشانند و بر اندران از صفاتی باطن مقدمات خامضه بوجبه حصول
 گشتند و تجلیات ملکوتیه و جبروتیه نقد و وثومی شدند و تجلی ذات لاکین و پیر تعیین بر زمین

نیز گفتند و حال آنکه شیخ محبت خوانان جوین سخن بسته بود چون از اربعین برآمد تا مدتی اقامت
 خود پیش حضرت شیخ اظهار کرد و آنحضرت فرمودت که ویرا خرقه خلافت عطا نماید و در آن
 وقت که گذشت که هنوز شیخ شهبودات نگشفت که مقصود واقعی طالبان این راه است ز سید ام
 پیر من که نام حالت مرالائق خلافت تصور کرده من خلافت میدهند چه سالک حصول تجلیات
 صورتی و معنوی که تعلق بملکوت و جبروت دارند لائق نمیشود و چیزی که بصورتش شایان این امر
 میگردد آن حاصل نشده است و مطلوب من همان پسند است که عبارت از شهبود خلافت
 لائق است مخفی نماید که خلافت شایخ در نیو لامر و ج هفت نوع است بعضی از آن قبول
 و بعضی از آن مجهول چنانچه ذکر کرده می آید خلافت اول اصالت و دوم اجازة سواد اجاجام
 و از ثانی هم حکما ششم تکلفا هفتم اولیة صالته آنکه بزرگی با مرالی شخصی خلیفه خود گیرد و
 جانشین خود گرداند از این نوع خلافت را صوفیان با صفا خلافت الهی نیز میگویند و اجازة آنکه بر صفا
 خود حقیقه گیر و چنانچه رسم جمهور مشایخ است و این نوع را خلافت رضای نیز نامند و اجاجام آنکه
 قوم بعد فوت پیر و از فی یا مزیدی را خلافت دهند و این را اقبالی گویند و این نیز مشایخ
 زوایست و در ثانی آنکه شخص از این دنیا برفت و خلیفه را بجای خود نگذارت که در آنی که شایان
 این امر بود این مشایخ منتظرند شسته اند و اگر حائیان شیخ او را در باطن امر فرمایند و ابود
 که نیز صوفیان امر باطن جایز است و حکما آنکه بعد فوت بزرگه حاکم خلیفه نماید این بر جم
 اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم جایز میباشد و تکلفا بانشار شیخ
 یا به تکلف باشد این زوایا باشد اولیة آنکه از روح بزرگه تربیت و خلافت یابد این را
 بزرگان تصدیق و او شسته اند و محققان گفته اند چون سالک بقایای الرسول جبروت
 پسند نیز جایز است که بوسی خلافت عطا فرماید چنانکه بندگی شیخ ابوسعید مرین شیخ صاحب
 اجازت فرموده اند تکلیف دیگران با وجود این پن درویش خطور کرد که مرید لائق خلافت
 تصدیق حصول بزرگه لایق است شود و من بان مرتبه رسیدم امم شیخ من که کامل و بزرگ

شهادت کرده مرا خلافت میدهند حضرت شیخ ابوسعید بر خطره و سی مشرف شد در حال فقه
خلافت بعدی پوشانیده دست بقا تمه بر پشت و توچه باطن در کار وی کرد و بجز دست بر پشت
حضرت تملی شکست بر دل شیخ حبیب جیلوه کرده و نور شیخ حبیب بفرایه در آمد و گفت
یا حضرت پس کن که مراد یار و ازین استعداد و حوصله این شهادت نیست پس حضرت تو جوی ایجابی
که مرتبه صحبت عقل و تکلیف بودی باز در مخلوط الحال نگشت پس شیخ حبیب از دست حضرت شیخ
ابوسعید لنگه ای الحقی قدس سره در خلافت پذیرن چست جنت سهرت پوشیده و بهر حبیب
اجازتش باز در تصبیه صد پور آمد که وطن قدیم وی بود اما بدون آنجا مناسب حال فقه
ندید بعد از مدت بخدمت توکل و تجرید از خانه بر آمد و صحبت دریافت سعادت زیارت حضرت
شیخ مخدوم عبدالحق هر دو ملی بیاید این غیر در اینجا بود از راه دوستی در منزل تعمیر
فرد و آمد صحبت گرم و مصفاه واقع شد و اطوار پسندیده اجراء شد و هر دو بسیار
مخطوط شدند پس از چند روز از جانب حضرت مخدوم بشارت نصحت یافت با تقاضا
یکدیگر از روی روانی شده بخانه رسیدیم چند روز بسبب الفت و محبت یگانگی در قیافه
توقفت و واقع شد در این سفر سید عبدالحق ساکن شهر لویه آباد زینق او بخدمت وی کفایت
می نمود پس از آنجا سوره پنج شنبه راه آباد گردید در شهر مذکور سکونت اختیار نمود و آنجا
شهرت بسیار یافت و در او آن حال خردت نفع و فایده پیش آمد اما استقامت نیکو
و نیکو آنکه گشایش شده در میان حقائق و معارف دستگاه تمام بهر ساند و سخن می اثر کرد
گرچه اکثر علماء و محققان که از مشربان بابت عید انکار و شستن بقبض او تربیت یافته مشرب
خاص اختیار نمودند چنانچه کمال او در تصانیف مثل سوره و ابواب بعضی از سوره و ابواب
که از وی اقتباس نموده بودند بود به جهت و آن این است سوال که امام علم است که در حجاب کفر
است برایت الحقیقه علم و عالم و عالم یک است پس هر یک که مخالف تحقیق نبینی باشد جایز
است که سبب تفرقه آید و اذیع سوال بمقتضی سوال طالبانی که در حجاب این تربیتنا

غالب و مطلوب هر دو فانی میشوند در یکدیگر و در مرتبه تعالیی که در این استقامت یکدیگر باقی میمانند و در عین حال
 نظار فی میفرموده مصرع بارنگ یا اگر شتمند رنگ گرفت و سوال عشق در دوزخ چه محبت
 جواب عشق عبارت از میل عاشق است جانب مشاهد و محیوب در عبارت از سوز و ذرات است
 در این غالب وصال پس موجب قی در دست اگر کسی با او در توبه و احوال از قی ممکن نیست سوال
 نماز بخاطر که حاصل شود جواب این نماز وقتی دست و پا که مثل بلبلان در مصیبت مستولی شده
 عشق غیر از لوح دلش محو سازد و در عشق چیزی دیگر منظور و منظور و می بود انقض حضرت
 شیخ محب عارفی صاحب هزار و فارغ از هر اظراف و ملاحظه و طایق طریقت و آداب شریعت
 بود چنانچه از او می گویند که بلا سطور آقا و معلوم میشود که سبب بر روی طبع میکند و نسبت به او
 از نرفته میماند که سبب از عطفی بهره است که سخن در می قدس سره در همیشه نمی آید و بر کمال در
 زمین لیل است که مرید بندگی شیخ ابو سعید بود و بنظر فیض علم آن حضرت تقصیر من باقی بود
 مرآة اسرار می نویسد که حضرت شیخ محب در قریب است سال در راه آقا و بر سبب جا و دارش که تقصیر
 بود عالمی کثیر از حسن تربیت بمرتبه هدایت ارشاد رسید و بیارنج نیم ماه در حین
 برابر غرور آفتاب در سینه بگذارد و چاه و مشیت چو می عالم صفا خواهد بود در شهر نکند و در غنچه
 یک سپه خود سال شیخ تاج الدین نام عقب گذارشته بود و تا حال معلوم این خیر نشده که
 از شیخ تاج الدین نسک باقیمانده و رحمة الله علیه باید دانست مولانا شاه عبدالقادر در علوم
 که از استقار می نویسد هر گاه که از شیخ محب سوال آبادی که ظاهرش قسم در جادو
 الحاد میفرمود تمام مال کلام یافت عنایت خداوندی حضرت شیخ احمد سرخندی را بر مدعی کالبدی
 و علوم غریب بر ایشان القادر بود من تبدیل الحاد و انتمی کلامه شریف گویم چنانکه شایسته
 در دست تقار و دیگر میفرمایند و علماء متکلمین بدانکار این مسئله یکی از دو وجه است اول آنکه بر شیخ
 بسبب کمال وقت و باریکی شبیهات تقلید بسیار وارد می شود و در نظر آنها حاصل آن
 شبیهات میسر نشد تاچار با نکار پیش آید و دوم آنکه این مسئله از عالم هر است نهی

و چنانکه شیخ عبدالحق محدث دهلوی سخن حضرت مجدد را در فقه بسیار و در ادب و باطن بسیار از آن بزرگواران
 می شنیدند ابراهیم مراد آبادی شیخ داود گنگوهری شیخ یوسف در کشف و حجاب وجود خلافت و شیخ یوسف
 کشف ابراهیم شیخ داود قبول کرد شیخ محمد صادق بیان کشف این بزرگواران در شنیده
 کشف شیخ ابراهیم شیخ داود را قبول کرد و شیخ یوسف از مودت که توها هم خوانده بود که این
 یافت تا است ترا باید که از سر سلوک کنی بنقصه دیگر شیخ داود گنگوهری شیخ ابراهیم مفصل درین کتاب
 مذکور است شاید بکار شما بیاید شیخ از همین قبیل باشد مولانا عبدالحق بحر العلوم شرح فتوی
 مولانا مرقم فیضی در قول ایشان هم می آرند و آن این است که علم و شایسته فوق حال است چنانکه شیخ
 صاحب استدلال در حضرت آن انبیا و شیخ صاحبی شاه غصه الدین مقاصد العارفین ذکر کرده و می نویسند
 شیخ عیسی بن سره جده فقیر صاحب کرامت و نقاد بوده و شب بیداری و اشغال میگذشت و
 خاصه و شست در روز طلب فقر میکرد و زهدت بیگامی آورد و بهر فقیری که دستش را میگرد
 میگفتی که اولاد من براد حقیقی هستند لا خود را در نظر تیره ارباب بناحقاد و حتی اول حال سکونت بعد
 در قریه نسبت که اگر کرد چه مانند متصل خیر آباد و تولد قبله حقیقی شیخ محمد سیحانجا بود و تولد بود در فقه عارفان
 شیخ عبدالحق بن سیحانجا بوده بعد بعثت و شوق اکابر قصبه هر گام توکل قصبه مذکور در راه و در حقیقت
 که بنیاد چهار نوبت بشاه شاه کالواد لبانیانها گفت که دو قطب اولاد تو پیدا شوند تولد اولاد
 بزرگ شیخ عابد شیخ عبدالحق که حقیقی است درین قصبه بوده در فقه صفر سنه یک هزار و پنجاه چهار
 وفات یافت در نیش فرغانه قصبه آن است و در شیخ محمدی البر آبادی دریم صاحب
 مقاصد العارفین بنویسند شیخ در چهار و شصت سنه یک هزار و سیست و یک بوده و تاریخ وفات در
 آفتاب پید شد و در مواش شصت و چهار سال ازین جلوه این بوجود آمده و در آفتاب پید شد
 ایشان تا ایام ظهور ظهور و بعثت استخالف و شصت و نوزده سال ازین شیخ عیسی هر گامی تاریخ بازی بود
 میشد صلا اثر پذیر میشد تا آنکه روزی در زمره عیاشان بر او دستمال میآورد و هر دو در سینه گزیده تیره
 و در روز شنبه و در همین حرکت گزیده ایشان گزیده از خانه بیرون آمده تحصیل علوم را در آنجا

در فقه عارفان
 در فقه عارفان

در کتب و کلامی بدینسان متوجه گردانند که حکم باقیش برایت حرمین شریفین گشت بر حکم ضرورت امر آنست
 خانه که نسبت به آنجا چو در ست کجایر و لودج میسر آمده الحمد لله علی ذلک بعد از ای بدو حج باندر جهت این یک
 روند بعد رسیدن ایشان به هندوستان از غوغای عام آن طایفه مخالفان از سر نو سبک کشید تا آنکه
 هر چه حسن ایشان فرمود منی در قلعه اورنگ آباد بحسب مانده آورد سوّم و حبیب بن کثیر از رویه کعبه و هفت حرمی جهان
 مانی نشدند و کردند و نهایت ایشان بنویسند بر مکان تقوی و ولایت ابرار و رسانیده و منی کرده ششم
 تا سبک گفت بگویند و ای من کس از نوبت به قطع زبان رفت سوسنی لامکان به و کسر شاه عضد الدین
 ایشان و در کتابت کور میسند که این بنده جرعه نوش جامه آن ساقی خاص و عام هر چه شد حقیقی شیخ محمدی است
 در و دیار جهان است تا آنکه میگوید غیر عضد الدین محمد آمدی این شیخ ما این شیخ حبیبی هر گامی که چون ناله گرامی
 در خدمت شریفین مجلس عالی قیامگاه ایشا و بنا به شیخ محمدی این شیخ حبیبی هر گامی که شیخ ابراهیم محبت حاصل بود
 معانی عالی از زبان القبله ظاهر میشد بر تپه معانی ضمیر پدید بر گزار و دیگر آینه و ایران محفل این ایام معرفت
 انظار میگردید بعد و غایت شیخ و اقدم منظوری چند و تحقیق بعضی مقدمات صوفیه و فلسفه بود بر ست کجایر یک
 و پانزده مابین کثرت حواله فرمود تا عبارات منقطه انقیاد است و افع نامید این کس برین کلمه و کتب کاتبان و اوقات
 احسانا پارا زده و فرمود بر آن گماشت که زبان قلم آنکه اگر چه از شرح آنقدر است پیش همای معرفت ارباب حالت
 اهل عالمی میوزید تا شاید که خاطر مقدس روی نوح ازین به نقش بر سنگ هر گز و اندر لیک با وجود پاس او در حرمین
 فقیر این معنی بر معانی غایب شده حق سبحانه تعالی هر یکی را ازین گروه در و ایشان بوصفی بر نگین و در پیروی با
 معنی سبک کسی سر و سرش گویا کسی زعفران ازش جو باد یکی در جوش خروش و دیگری بر بر بار تحمل با ناموش
 و بنده نیز ازین معرّه ستوار است و با خفای از نامور بود مقوی این معنی است که در هنگام طالب علمی شریفی در وقت
 قد میوسی آنحضرت صلی الله علیه و سلم میسر شد و آن نیست دیدم که آنجناب زبانی تشریف فرمود و اندر در وقت
 شد که از دست شمش ماه در آن باغ تشریف میدارند پا پس حاصل کرده گوشت نبشتم و از آنکه درین دست
 محرم زیارت ما دم بالفعال کمال سر و پیش انداختم در نشای این حال بدوی مبارک بجانب من کرده
 فرمودند که ملاشدهی ازین باغیت بقدم لبوس مینا حدی که علت مانع این معنی گشت ازین کتابت شایسته گشت

در کتب و کلامی بدینسان متوجه گردانند که حکم باقیش برایت حرمین شریفین گشت بر حکم ضرورت امر آنست

انظر هذا في تصنيفنا مستخرج من انوار الثواب بيده ششم همان رسم در خود مالتی و بکرا با قلم و علم از تحصیل علم مستخرج
 از دیگر کتابی به محرفین طلبار سبق کتاب انظار و مکرر در مدعای حریفی نمی کشود پس در انصاف که انور علی علیه السلام
 بعضی از مشاغل علم قاهری و در انوار ان منع خرموده چون تحصیل این علم در علم قرار گرفت تا چنانکه در انصاف
 هر چند مردم ترفیب میفرمودند و در علم هیچ اثر از ان نمی شد لیکن پیش کسی کشف این اسرار را در انصاف
 ان کوششیم از میان این واقعه و در علم بر من کشون گشت که انبار ان باعث کتابت کتابت است و بر ان
 در ان عالم هر عالم مسلم هر گاه که رازی از رازی مخفی عطا و از با نهم حسد علم کتاب بر روی ان نوشته و در
 علم اسرار بر احوی عظیم و لذتی جسمی پوسته اخر الامور و انوار انکاید فرمود تا چاره در سنه یکتر از یکصد و پانزده
 کتابت کرد و در مقاصد العارفين نام نهاد و در سنه یکتر از یکصد و بیست چهارم اشتباه یافت است
 و در فصل خامس کتاب اول کتابت که در میفرمایند که تقسیم وجود بر دو محققین گشت و اول اعتبار که در وجود متصور
 و مشاهد است چون برنگی از الوان صفات مخصوص شود متصور بلکه محسوس گردد و اول اعتبار محققان سعی یافت
 و در کتابت ذات متع کرده و انوار الابرار که حکم انصاف بعضی بر ان جایز بود پس بحقیقت علم ذات معدوم است
 و از انچه بود خیزد آنکه در میکنند نفس الامر و در ان صفتی است از صفات او و علم او عجز از علم او است و در ان
 یعنی از عن فرموده العجز عن ترک الادرک ادرک هم منقضى علی کرم الله وجهه میفرماید کمال الایضاح ان
 الصفات و ان علم از خود جا بل شدن است و حدیث بیوی علی علیه السلام نیز مشیرین مقام است
 که من عرف الله فقد عرف رسله و چنانچه گفته ذات معلوم نیست که صفات هم معلوم نیست چه محدود و نامحدود
 مشایخ درک تواند کرد و در علم الهی ذات و صفات هر دو از لا و ایداً حاضر اند پس معرفت ذات باشد
 که باعتبار صفات و لهذا پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود و انیت دل علی سوره القصی و علی سوره الشارح و کمال
 در ان شاء ساکنان ذات را صفات بیان فرمودند و فرمودند هر چند که با موسی علیه السلام سوال از ذات میکند
 او جواب از صفات میفرمودند و آنچه معلوم میشود بچرا پس ظاهره یا باطنه حقیقی از صفات است و ذات هرگز معلوم
 نه چه اگر من حیث الاطلاق بیان کنی هم نمیشود او است حاقظ عقاشار کس نشود و ام باز همین
 کتابت همیشه با وجود است علم را به فلیک بالکامل فی الصفات این کشف اخبار پیغمبر فرموده از انچه

